

شهید علی آزمون



ازبائری علی
سازمانه جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	دشتی
تاریخ تولد	۱۳۱۹/۰۳/۰۳
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۱۰/۲۹
محل شهادت	سلمچه
مسئولیت	فرمانده دسته
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دوره ابتدایی
مدفن	شنبه

زندگینامه

شهید آزمون در خانواده‌ای مذهبی و مستضعف دیده به جهان گشود. چند سالی در سن نوجوانی در آن وضعیت بحرانی و فقر به مدرسه رفت و درس خواند. ولی به دلیل فقر و تهی‌دستی نتوانست ادامه تحصیل دهد. ایشان مانند پدر و برادرانش کار می‌کرد. بعد از تشکیل خانواده روستا را ترک کرد و مدتی در برازجان، چغادک، زائر ابراهیمی سکنی گزید و مشغول کار در شرکت‌های مختلف شد. اخلاق خوب و شایسته شهید به گونه‌ای بود که همه او را دوست داشتند. در هر کجا کار می‌کرد زمانی که می‌خواست از آنجا جدا شود اصرار داشتند که او را نگهدارند.

شهید علاقه زیادی به سادات علی‌الخصوص به ائمه اطهار داشت. چون علاقه زیادی به اباعبدالله الحسین داشت، در مراسم عزای آن سید بزرگوار نوحه‌سرایی می‌کرد. بعد از سالها دوری به روستای زادگاهش برگشت و یک هیئت زنجیرزنی در روستای شنبه تشکیل داد. دیگر روستاهای همجوار به تبعیت و سرمشق گرفتن از او، هیئت‌هایی تشکیل دادند. مدتی شروع به روضه‌خوانی در روستاهایی چون اسلام‌آباد، دھوک و سرمک نمود.

در زمان انقلاب هم دوشادوش مردم روستا در راهپیمائیه‌ها شرکت می‌کرد. بعد از پیروزی انقلاب هم که جنگ تحمیلی شروع شد به جبهه شتافت و مردم را نیز تشویق به رفتن جبهه می‌کرد. شهید آزمون در آخرین مرحله‌ای که همراه سپاه محمد(ص) به جبهه رفت، پس از رشادتهای زیاد در تاریخ ۲۹/۱۰/۶۵ در منطقه شلمچه در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید و پیکر پاک و مطهر شهید را در بهشت محمدی روستای شنبه به خاک سپردند.

وصیت نامه

بسم رب الشهداء و الصديقين

برخی از مؤمنان ، بزرگ ، مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملاً وفا کردند ، پس برخی بر آن عهد ایستادگی کردند تا در این راه شهید شدند و برخی به انتظار ، مقاومت کردند و هیچ خود را تغییر ندادند (قرآن کریم)

اینجانب علی آزمون ساکن روستای شنبه یکی از بندگان خدا در حالی وصیت نامه ام را شروع می کنم که سرزمین اسلامیم ایران در آتش جنایتکاران شرق و غرب بوسیله ی صدام می سوزد و جوانهای این کربلا چون کربلای امام حسین(ع) برای جان باختن ، از همدیگر سبقت می گیرند و آرزوی شهادت دارند و می خواهند با این فداکاریها ، راه کربلا را جهت مشتاقان باز نمایند و از همین راه ، قدس عزیز را آزاد نمایند .

آرزوی من اینست که در این راه اگر لیاقت داشته باشم شهید شوم .

فرزندانم راه مرا ادامه دهند و دست از یاری حسین زمان خود بر ندارند . از برادرم می خواهم که بچه های مرا فراموش نکند و اگر شهادت نصیبم گردید در شمال مقبره ی شهید درج مرا دفن نماید . در آخر از همشهریانم می خواهم که دست از یاری امام و انقلاب برندارند . در ایام محرم مرا فراموش نکنید .

خدایا ، خدایا ، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار .

از صفحه ی روزگار منافقین را بردار – رزمندگان ما را نصرت عطا بفرما

والسلام علیکم و رحمہ... و برکاته

خدا حافظ همگی شما – علی آزمون

مصاحبه

در محضر فرزند شهید «خلیل آزمون»

خصوصیات اخلاقی شهید

روحیه‌ی بسیار عجیب داشت. با همه دوست بود. حتی اگر کسی در حق او ظلم و ستم روا می‌داشت، در پی تلافی و انتقام نبود. بر خورد او با کوچک و بزرگ دوستانه و صمیمی بود.

بر خورد با اعضا خانواده

اعضای خانواده هیچگاه یاد ندارند که در برخورد هایش حرف زشت یا رکیکی زده باشد.

بر خورد با مردم و همسایگان

این را باید از مردم سؤال کرد ولی تا جائی که من سراغ دارم، از زمان کودکی تا هنگام شهادت با همه دوست و مهربان بود. هر جا که کاری انجام می‌داد، مردم از او به خوبی یاد می‌کردند. هیچ وقت نشد که با کسی دعوا یا جنگ وجدلی داشته باشد.

انگیزه‌ی شهید از رفتن به جبهه

شهید جزو مبلغین بود و مردم را تشویق به رفتن به جبهه می‌کرد و شاید به نوعی باید خود نیز در این راه پیشقدم می‌شد. تا اینکه در اعزام سپاه بزرگ محمد رسول الله من و برادرم را بدرقه کرد و در عملیات کربلای ۴ با هم اعزام شدیم.

شرکت در مراسمات مذهبی و ...

در مراسمات و دعاها، خصوصاً دعای کمیل که شبهای جمعه اکثراً در منزل شهدا برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد. همیشه در اینگونه مراسمات نوحه‌سرایی می‌کرد و بیشتر اشعاری که خود سروده بود می‌خواند.

بر خورد و رفتار با والدین

چون مادر بزرگم تنها زندگی می‌کرد، پدرم عادت داشت هر روز به دیدارش برود. پدرم من و خواهرم را وادار می‌کرد تا هر شب جمعه غذایی که در خانه پخت می‌شد برای مادر بزرگمان ببریم.

آخرین برخورد شهید به زبان فرزندش

در مرخصی پایانی که بعد از عملیات کربلای ۴ با هم به خانه آمدیم، با موتور سیکلت به روستاهای همجوار سرزد و خداحافظی کرد. انگار که می‌دانست که به سفر آخرت می‌رود. شبی که فردای آن روز قرار بود به منطقه بازگردد با جمعی از دوستان در منزل داشتند با هم شوخی می‌کردند. گفت دارایی من همین موتور سیکلت است،

آنها برای سواریتان . از زمین و ملک که چیزی ندارم که تقسیم کنم .

رابطه‌اش با مسجد

خانه‌ی ما در کنار مسجد واقع شده است . همیشه برای نماز خواندن به مسجد می‌رفت و ما را تشویق می‌کرد که در مسجد و نمازهای جماعت شرکت کنیم . به قرآن خواندن ما را تشویق می‌کرد . همه‌ی کارها را با ذکر و نام خدا آغاز می‌کرد .

خبر شهادت

عصر یکی از روزها بچه‌های بنیادشهید به منزل ما آمدند و صحبت از جبهه و جنگ به میان آوردند و سراغ از پدرم گرفتند . گفتند اگر روزی پدرتان زخمی شد چه حالی پیدا می‌کنید ؟ گفتم : جبهه و جنگ است و این چیزها ممکن است برای هرکسی اتفاق بیفتد . مادرم رفته بود شیرینی و میوه برای پذیرایی بیاورد ، گفتند نیاز به پذیرایی نیست صدای گریه و زاری همسایه‌ها بلند شد ، زیرا همسایه‌ها زودتر از ما خبردار شده بودند . آتش تا صبح خواب نرفتیم و در حیاط قدم می‌زدیم . مردم خوب روستا نیز آتش ما را خیلی دل‌داری دادند و . . .

خاطرات

دو خاطره از زبان فرزند شهید « مرتضی آزمون »

خواب شهادت

قبل از شروع عملیات کربلای ۵، شهید خوابی دیده بود که برای یکی از دوستانش به نام ملاعلی که اهل همین روستا است تعریف کرده بود :

خواب دیده‌ام که سوار بر اسب سفیدی هستم که تا به اول روستا وارد شدم ، تمام مردم روستا از مرد و زن به استقبال من می‌آمدند . خودش تعبیر نموده بود که من شهید می‌شوم . آن اسب سفید آمبولانس است که تابوت مرا حمل می‌کند و مردم هم برای تشییع جنازه‌ام به دنبال من می‌آیند . سرانجام تعبیرش هم درست از آب درآمد .

پدرم بعد از عملیات کربلای ۴ به مرخصی آمد و متوجه شد که روستای شنبه و روستاهای اطراف دچار سیل‌زدگی شده است . با دوستان و رفقاییش تصمیم گرفت که جهت دلداری به سیل‌زدگان به چادرها و خانه‌های آنان برود .

وقتی به چادرهای سیل‌زدگان روستای درویشی می‌رود ، جدا جدا به همه چادرها سر می‌زند و با همه مردم پس از احوالپرسی ، خداحافظی می‌کند . وقتی که به او می‌گویند : ملاعلی چرا اینقدر پریشان حال هستی ؟ جواب می‌دهد این آخرین خداحافظی و دیدار من با شماست ، چون می‌دانم که دیگر من از جبهه بر نمی‌گردم و شهید می‌شوم . بعد از اینکه شهید به جبهه بر می‌گردد در عملیات کربلای ۵ به شهادت می‌رسد و همانطور که خود گفته بود به آرزویش رسید .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران